



شما اینجا هستید: خانه (/index.php) ▶ درس خارج اصول ▶ مباحث الفاظ ▶  
تقرير مباحث الفاظ (/index.php/تقریرات-خارج-اصول/مباحث-الفاظ/مبحث-الفاظ) ▶ چهارم: مفهوم غایت

## چهارم: مفهوم غایت

### مفهوم غایت

چهارمین مورد از مفاهیم که آثار فقهی فراوانی دارد مفهوم غایت است. در ادب عربی بعضی جملات در آنها غایت و امدی ذکر شده است که معمولاً این غایت و امد در زبان عربی با کلمه حتی و إلى بیان می‌شود. فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ. أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ. كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ. صُمُّ مِنْ أَوَّلِ الشَّهْرِ إِلَى الْيَوْمِ الْعَاشِرِ. در این جملاتی که مغیی به غایت است که معمولاً اداة غایت حتی و الی است آیا این جملات مفهوم دارد یا خیر؟

در بحث مفهوم غایت دو بحث مستقل مورد بررسی است که بحث دوم از نگاهی متفرع بر بحث اول است:

- 1- یک بحث دلالت منطوقی است که آیا غایت داخل در مغیی و در حکم منطوق است یا غایت خارج از مغیی و از حکم منطوق است. مثلاً مولا فرموده است صُمِّ إِلَى الْيَوْمِ الْعَاشِرِ. بحث این است که روز دهم که غایت صوم است داخل در حکم مغیی یعنی وجوب روزه است یا نه؟
- 2- چه اثبات کنیم غایت حکماً داخل در مغیی است یا خارج از آن است آیا جملات غائیة مفهوم دارند یا خیر؟ آیا جمله دلالت میکند بعد از تحقق غایت طبیعی حکم و سنخ حکم منتفی است؟ مثلاً در مثال صوم مولا که فرمود صُمِّ إِلَى الْيَوْمِ الْعَاشِرِ آیا مدلول دومی دارد که دیگر صوم از روز دهم به بعد مطلقاً هر چند به ملاک دیگر واجب نیست یا نه جمله مغیی به غایت اثبات شخص حکم است الی الغایة و نسبت به ما بعد الغایة این جمله ساکت است و دلالتی بر نفی طبیعت حکم نخواهد داشت.

قبل از ورود به بحث اول مقدمه ای بیان میکنیم که هم فی الجمله در بحث اول مورد استفاده است هم دوم.

[1]. جلسه پنجم، مسلسل 467، چهارشنبه، 95.06.24.

\*\*\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

### بیان مقدمه‌ای برای دو مبحث مفهوم غایت

#### مقدمه فقهی: اقسام غایت

غایت چهار قسم است:

- 1- رجوع می‌کند به موضوع. مانند إغسلوا وجوهکم و أیدیکم إلى المرافق که مرافق قید برای أیدی است.
- 2- رجوع می‌کند به متعلق حکم. مانند صُمِّ إِلَى اللَّيْلِ که إلى اللیل غایت برای صوم است که متعلق حکم است.
- 3- رجوع می‌کند به حکمی که مستفاد است از مدلول هیئت و نسبت حکمیه که معنای حرفی است، صُمِّ حَتَّى تَصْبِحَ شَيْخًا.
- 4- رجوع می‌کند به حکمی که مستفاد از مفهوم اسمی مذکور در کلام است، الصوم واجب إلى عشرة أيام. الی عشرة ایام غایت برای وجوب است که وجوب از معنای اسمی و افرادی کلمه واجب استفاده شده.

## بحث اول: آیا غایت داخل در مغیی است یا خیر؟

در بعض موارد بحث این است که آیا غایت حقیقتا داخل در مغیی است یا نه مانند إغسلوا وجوهکم و أیدیکم إلی المرافق. بحث این است که آیا مرافق حقیقتا جزء ایدی است یا خارج از آن است؟

در بعض موارد می‌دانیم غایت موضوعا داخل در مغیی نیست، ام بحث است که غایت حکما داخل در مغیی است یا نه؟ مثال: گفته می‌شود أتموا الصیام إلی اللیل. صوم مغیی و لیل غایت است، می‌دانیم موضوعا لیل معنا ندارد داخل در صوم باشد، متغایراند با هم. اما حکم صوم یتمد بجزء اول از أجزاء لیل یا به مجرد دخول لیل قطع می‌شود.

در بعض موارد روشن است که غایت داخل در مغیی نیست نه موضوعا و نه حکما و از محل نزاع خارج است مانند کل شیء طاهر حتی تعلم أنه قذر. اصلا معنا ندارد بحث شود که غایت داخل در مغیی است یعنی با اینکه علم دارید شیء نجس است اما طاهر است این اصلا قابل تصویر نیست.

لذا محل نزاع در مواردی است که دخول غایت در مغیی موضوعا یا حکما قابل تصویر باشد و موجب اجتماع ضدین نشود. در این موارد بحث شده است آیا غایت داخل در مغیی است یا نه؟ بعض ادباء و اصولیان می‌گویند قاعده اولیه دخول غایت است در حکم مغیی یا موضوع مغیی. بعضی می‌گویند قاعده عدم دخول غایت است در مغیی و بعض ادباء و اصولیان تفصیل داده‌اند بین أداة غایت. به زمخشری نسبت داده شده و استحسین این تفصیل را محقق نائینی در أجود التقریرات که اگر أداة غایت حتی باشد ظهور دارد که غایت داخل در مغیی است. اگر أداة غایت إلی باشد ظهور دارد در اینکه غایت داخل در مغیی نیست. قائلین به این تفصیل گفته‌اند از استقراء موارد استعمال حتی به این نتیجه می‌رسیم که حتی ظهور دارد در اینکه فرد ما بعد خودش در موضوع یا حکم ما قبل داخل است و اصلا در جایی استعمال می‌شود که در آن مورد ما بعد حتی یا فرد قوی است، عرف توهم می‌کند داخل در این حکم نیست مانند مات الناس حتی الأنبیاء. گاهی بخاطر ضعف بعض افراد عرف گمان می‌کند داخل در مغیی نیستند مانند جاء الناس حتی المشاة. لذا محقق نائینی در أجود می‌فرماید این تفصیل حسن است که ما بگوییم اگر أداة غایت حتی است غایت داخل در مغیی است و اگر أداة غایت إلی است غایت در مغیی داخل نیست. هم ادباء هم اصولیان به این تفصیل اشکال کرده‌اند که در این بیان بین حتی جارة غائیة و حتی عاطفه خلط شده است. حتی عاطفه چون أداة عطف است ظهور دارد در جمع بین معطوف و معطوف علیه در حکم لذا از نظر ادبی هم تابع ما قبل است در اعراب و می‌گوییم مات الناس حتی الأنبیاء به رفع. لکن در حتی جاره که غائیة هست محل نزاع و بحث است که آیا غایت داخل در مغیی است یا نه؟ بعض تفصیل دیگر هم در مسأله گفته شده که ادعای بلادلایل است و نیاز به ذکر ندارد.[2]

مهم یک قول در مسأله است که نظر جمعی از اصولیان مانند محقق خراسانی و محقق اصفهانی و محقق خوئی است. ادعا می‌کنند تبعا لنجم الأئمة عالم دقیق شیعی علوم ادب عربی صاحب شرح بر کافیه و شافیة که ظهور جمله غائیة در این است که غایت خارج از مغیی است. به این جهت که غایة الشیء یعنی حد الشیء و به دست عرف دهید حد الشیء خارج از محدوده است لذا فهم عرفی ارتکاز عرفی به تعبیر محقق خوئی در محاضرات ج 5، ص 136 بر این است که ظاهر عدم دخول غایت است در مغیی.

### عرض می‌کنیم:

نه نگاه محقق خراسانی که از معنای غایت خواستند به این نتیجه برسند و نه تمسک به ارتکاز عرفی کارساز نیست. توضیح مطلب این است که:

اولا: قبول می‌کنیم شما فرمودید غایة الشیء یعنی حد الشیء و محدوده یک شیء، ثبوتا در محدوده شیء دو احتمال است گاهی جزء اخیر خود شیء به عنوان محدوده شیء بیان می‌شود، در این صورت غایت داخل در مغیی است می‌گوید خانه شما تا کجا است این به دو شکل می‌تواند جواب دهد گاهی اشاره می‌کند به آخرین آجر منزل خودش و می‌گوید حد منزل من تا اینجا است که اینجا غایت داخل در مغیی است گاهی اشاره می‌کند به آجر منزل همسایه و می‌گوید منزل من تا اینجا است که میشود غایت خارج از مغیی. پس باز تعریف غایت به حد الشیء و تعبیر به اینکه حد خارج از محدوده است ادعای بلا دلیل است و در کلمه حد هم دو معنا متصور است.

ثانیا: در بعض موارد این ضابطه قابل تطبیق نیست آنجا که بحث از دخول غایت است در مغیی موضوعا این تحلیل شما مقبول است سلمنا که از اشکالاتش بگذریم، اما آنجا که بحث از دخول غایت است در مغیی حکما و نه حقیقتا این تحلیل شما کارساز نیست و ما از کجا بدانیم غایت الشیء یعنی حد الشیء، ظهور دارد در اینکه حکما داخل در آن نیست.

فعلیه به نظر ما قاعده کلیه و یک ضابطه‌ای که ظهور ساز باشد از نظر دلالی با تمسک به آن بتوانیم اثبات کنیم آیا غایت موضوعا یا حکما داخل در مغیی است چنین ضابطه ظهور سازی نداریم. لذا از نظر استدلال فقهی هر جا قرینه داشتیم غایت داخل در مغیی است حکما یا موضوعا بر همان اساس عمل میکنیم و الا کلام مجمل است و قابل تمسک نیست که بگوییم غایت حکما داخل در مغیی هست یا نه؟ مولا فرموده صم إلى عشرة أيام نمیدانیم صوم روز دهم واجب است یا نه اگر غایت داخل در مغیی باشد واجب است و الا فلا. بدون قرینه نمیتوانیم نتیجه بگیریم. آیه کریمه و امسحوا برؤسکم و أرجلکم إلى الکعبین، آیا قبة القدم که غایت برای مسح شده است داخل در مغیی است که فقہیا مسح قبة القدم واجب باشد یا نه که مسح کعبین واجب نباشد مانند محقق خوئی طبق بیان اصولی شان حکم میکنند لکن ما میگوییم اگر دلیل دیگری داشتیم بر اینکه این کعبین و قبة القدم مسح واجب است فہا و الا آیه اجمال دارد و شک داریم قبة القدم مسح واجب است یا نه أصالة البرائة عن الوجوب میگوید واجب نیست.

نتیجه: به نظر ما در بحث منطوقی دخول غایت در مغیی ما قاعده عمومی از قواعد دلالات نداریم که حکم کند به مسأله لذا اگر قرینه داشتیم فہو المتبع و الا اجمال و رجوع به أدله فوقانی یا اصول عملیه است.

کلام مرحوم امام در تہذیب الأصول ج 1، ص 456 المقام الثانی را مطالعه کنید.

[1]. جلسه ششم، مسلسل 468، شنبه، 95.06.27.

\*\*\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

## بحث دوم: آیا غایت مفهوم دارد؟

یعنی اگر مولا گفت صم حتی تصبح شیخا آیا مفهوم دارد که در صورت شیخوخت هیچ یک از افراد صوم بر او واجب نیست هر چند به ملاکات دیگر یا خیر؟ در چنانکه در مفهوم وصف گفتیم بحث ما در انتفاء شخص الحکم نیست. شخص الحکم با انتفاء موضوع و وصف هم از بین میرود چه رسد به انتفاء غایت. مهم این است که آیا طبیعی و سنخ حکم به جمیع افرادش با انتفاء غایت منتفی میشود یا خیر؟

بعض اصولیان قائل اند غایت مطلقا مفهوم دارد بلکه اقوی المفاهیم است حتی از مفهوم شرط.

بعض اصولیان مانند سید مرتضی و شیخ طوسی قائل اند تعلیق حکم بر غایت دال بر مفهوم نیست، تنها جنبه اثباتی دارد که حکم تا این غایت ثابت است و اگر غایت منتفی شد در ما بعد الغایة حکم منتفی است یا نه دلیل دیگر می‌خواهد.

بعض اصولیان مانند محقق خوئی فرموده اند اگر غایت قید موضوع یا قید متعلق باشد مفهوم ندارد، اگر قید حکم باشد چه حکم با هیئت و نسبت طلبیه ابراز شده باشد یا با معنای اسمی و کلمه واجب یا مستحب بیان شده باشد مفهوم دارد.

بعض دیگر فرموده اند اگر غایت، غایت برای موضوع یا متعلق یا حکم به معنای اسمی باشد مفهوم ندارد و اگر غایت، غایت حکم باشد حکم از هیئت استفاده شود مفهوم دارد.

قول دیگری هم از کلمات بعض اساتید ما در مسجد اعظم حفظه الله استفاده میشود چنانکه مقرر نوشته که فرموده اند غایت اگر قید حکم باشد چه حکم از هیئت استفاده شود یا از معنای اسمی افرادی یا غایت قید متعلق باشد مفهوم دارد. اگر قید موضوع باشد مفهوم ندارد.

ما ابتدا اشاره می‌کنیم به نظر صاحب کفایه سپس همین نگاه را محقق نائینی و محقق خوئی با تغییراتی ادامه داده اند و این مسیر را توضیح می‌دهیم بعد بر می‌گردیم که این سیر توسط اعلام کجایش مشکل دارد و به نظر ما کدام قطعه از این قطعات دیده نشده و سپس نظریه مختار را بیان می‌کنیم.

کلام محقق خراسانی

محقق خراسانی صاحب کفایه [2] تفصیل داده‌اند که اگر غایت قید موضوع یا متعلق باشد مفهوم ندارد و اگر قید حکم باشد مفهوم دارد. می‌فرمایند اگر غایت قید موضوع یا متعلق باشد به حسب قواعد عربی، این غایت موضوع و متعلق را مقید میکند گویا میشود یک وصف در کلام و وصف هم مفهوم ندارد، پس در این صورت غایت نه بالوضع دلالت دارد بر انتفاء حکم و نه قرینه غالب داریم بر انحصار حکم در این غایت لذا مفهومی نیست. اما اگر غایت قید برای حکم باشد معنایش این است که اگر این غایت حاصل شد حکم مرتفع است و حکمی نیست. و خود این معنا، معنای مفهوم است. مفهوم این است که یک شرط یا قید یا وصف در کلام آورده شود و سبب ارتفاع حکم گردد، غایت هم به وضوح این کار را انجام می‌دهد. مثال می‌زنند کل شیء حلال حتی تعرف أنه حرام معنایش این است که وقتی فهمیدی حرام است دیگر حلال نیست. ارتفاع حکم در مغیی است به ارتفاع غایت.

## کلام محقق نائینی

محقق نائینی در اجود التقريرات ج 2، ص 437 تفصیلی را در بحث مفهوم غایت دارند که حاوی چهار [3] نکته است:

نکته اول: ملاک مفهوم داشتن چنانکه در مفهوم وصف و شرط بیان شد این است که قیود در کلام اگر قید برای کلمات بودند یعنی مفهوم افرادی، بدون وجود نسبت، آن قیود مفهوم ندارد، و از آنجا که وصف در کلام ظهور دارد در اینکه قید مفهوم افرادی و موضوع یا قید متعلق است لذا مفهوم ندارد. و هر قیدی که قید مفهوم ترکیبی، هیئت ترکیبیه یا ماده منتسبه در کلام بود مفهوم دارد و از آنجا که شرط در کلام قید مفهوم ترکیبی هستند لذا مفهوم دارد مانند این جائک زید فأكرمه، مجیء زید قید نسبت طلبیه است در فأكرمه. [4]

نکته دوم: نسبت به أداة غایت مانند حتی و الی یک وضع غالب در زبان عربی پیدا نمیکنیم که بگوییم غالباً غایت، قید برای مفهوم افرادی و کلمات است پس مانند وصف مفهوم ندارد، یا غایت غالباً قید برای نسبت ترکیبیه و ماده منتسبه است پس مانند مفهوم شرط مفهوم دارد. بلکه غایات امر وسط بین اوصاف و شرائط است. [5]

نکته سوم: از جهت ظهور استعمالی معمولاً غایت برای محدود کردن فعل گذشته یا نسبت طلبیه و حکمیه گذشته می‌آید، اگر چنین باشد هر غایتی که نسبت حکمیه را محدود کرد ملحق به مفهوم شرط است و ظاهرش این است که مفهوم دارد. [7]

نتیجه: نظریه محقق نائینی نسبت به اقسام غایت که در مقدمه بحث مفهوم غایت گذشت چنین است که اگر غایت قید موضوع بود مفهوم ندارد چون مفهوم افرادی است. اگر غایت برای متعلق بود باز هم مفهوم ندارد چون قید برای مفهوم افرادی است و اگر حکم در کلام ذکر شد به مفهوم افرادی و اسمی که الصوم واجب الی اللیل مفهوم ندارد زیرا غایت هر چند قید حکم است اما این حکم مفهوم افرادی است که در کلام ذکر شده است لذا غایت مفهوم ندارد. بله اگر غایت قید برای مفهوم ترکیبی و نسبت حکمیه بود مانند اینکه مولا بفرماید صم الی اللیل. الی اللیل قید است برای نسبت طلبیه ای که از میغیه امر استفاده میشود در این صورت غایت مفهوم دارد.

## کلام محقق خویی

محقق خوئی در حاشیه اجود ج 2، ص 436 نظریه‌شان را در دو مرحله ثبوت و اثبات بیان می‌کنند:

مرحله اول: [9] می‌فرمایند ابتدا باید تحلیل کنیم غایت ثبوتاً کجا مفهوم دارد بعد در عالم اثبات بررسی کنیم غایات از قسمی است که مفهوم دارد یا خیر و چگونه است؟ در مقام ثبوت نظریه محقق خراسانی را ارائه می‌دهند که اگر غایت قید برای موضوع یا متعلق باشد در حقیقت میشود از مغریات وصف، موضوع یا متعلق یک قید خورده است میشود وصف، و گفتیم وصف مفهوم ندارد لکن اگر غایت، قید برای حکم باشد ثبوتاً چنین غایتی مفهوم دارد به همان دلیل محقق خراسانی که غایتی که قید حکم است معنایش این است که حکم منتفی است عند انتفاء الغایة و انتفاء حکم عند انتفاء الغایة همان مفهوم است و بعد ترقی میکنند می‌فرمایند در بحث مفهوم شرط به تعبیر ما به زحمت ثابت می‌کردیم شرط قید حکم است لذا با انتفاء آن حکم منتفی است اما در غایت اگر غایت برای حکم باشد ظهورش اقوی است در انتفاء حکم عند انتفاء الغایة لذا دلالت غایت بر مفهوم اقوی خواهد بود از دلالت شرط بر مفهوم.

مرحله دوم: [10] در عالم اثبات سؤال این است که غایات که با حتی و الی معمولاً در جملات ذکر میشود آیا ظهورش این است که این غایت قید موضوع است یا قید متعلق است یا قید حکم است، اینجا محقق خوئی یک تحلیل خاصی برای مقام اثبات ارائه می‌دهند که اگر درست باشد هم در فقه پرکاربرد است هم این نگاه اثباتی را محقق خراسانی و محقق نائینی هم به این شکل نداشتند.

[3]. مقرر: استاد در مقام تبیین مطلب به سه نکته اشاره فرمودند اما نکته چهارم در عبارت محقق نائینی آن است که: نعم فیما إذا قامت قرينة على دخول الغاية في حكم المغيا كما في مثل سر من البصرة إلى الكوفة كان ظهور القيد في نفسه في رجوعه إلى الجملة معارضا بظهور كونه قيذاً للمعنى الأفرادی من جهة مناسبة ذلك لدخول الغاية في حكم المغيا فيكون الظهور ان متصادمين فان كان أحدهما أظهر من الآخر قدم ذلك و إلا لم ينعقد للكلام ظهور أصلاً.

[4]. ملاك الدلالة على المفهوم هو كون القيد راجعاً إلى الجملة التركيبية كما ان ملاك عدم الدلالة على المفهوم هو رجوع القيد إلى المفهوم الأفرادی و لذلك بنينا على ظهور الجملة الشرطية في المفهوم دون الوصفية

[5]. فالأدوات الموضوعية للدلالة على كون مدخولها غاية بما انها لم توضع لخصوص تقييد المفاهيم الإفرادية كالوصف و لا لخصوص تقييد الجمل التركيبية كأدوات الشرط تكون بحسب الوضع امراً متوسطاً بين الوصف و أدوات الشرط في الدلالة على المفهوم و عدمها فهي بحسب الوضع لا تكون ظاهرة في المفهوم في جميع الموارد و لا غير ظاهرة فيه في جميعها

[7]. لكنها بحسب التراكيب الكلامية لا بد ان تتعلق بشيء و المتعلق لها هو الفعل المذكور في الكلام لا محالة فتكون حينئذ ظاهرة في كونها من قيود الجملة لا من قيود المفهوم الأفرادی فتلحق بأدوات الشرط من هذه الجهة فتكون ظاهرة في المفهوم

[9]. التحقيق في هذا المقام ان يقال ان الأدوات الموضوعية للدلالة على كون مدخولها غاية لا بد من ان تتعلق بشيء في الكلام ليكون ما بعدها غاية و قيذاً له و عليه فان كان القيد قيذاً للموضوع و محدداً له كما في قوله تعالى و اغسلوا وجوهكم و أيديكم إلى المرافق أو كان قيذاً لمتعلق الحكم و موجباً لتضييقه فدلالة الكلام على المفهوم تبتنى على دلالة التقييد بالوصف على المفهوم و عدمها لأن التقييد بالغاية حينئذ من إحدى صغريات التقييد بالوصف إذ المراد بالوصف في ذلك المبحث ليس خصوص الوصف المصطلح عليه في علم النحو بل المراد به مطلق ما يكون قيد الموضوع الحكم أو لمتعلقه في الكلام و لو كان التقييد بمثل الجار و المجرور و نحوه و اما إذا كان القيد في الكلام قيذاً لنفس الحكم و غاية له استلزم ذلك دلالة الكلام على انتفاء الحكم عند تحقق غايته بل لا يبعد ان يقال ان دلالة تقييد الحكم بغاية ما على المفهوم أقوى من دلالة تعليق الحكم على الشرط على المفهوم هذا بحسب مقام الثبوت

[10]. اما بحسب مقام الإثبات فإن كان الحكم المذكور في القضية مستفاداً من الهيئة كان الكلام في نفسه ظاهراً في رجوع القيد إلى متعلق الحكم إذ الظاهر هو رجوع القيد في الكلام إلى المعنى الحدی فرجوعه إلى الموضوع خلاف الظاهر كما ان رجوعه إلى مفاد الهيئة و ان كان امراً ممكناً في نفسه إلا انه على خلاف المتفاهم العرفی ما لم تقم قرينة عليه و عليه فما أفاده شيخنا الأستاذ قدس سره من ظهور الكلام في رجوع القيد إلى مفاد الجملة المساق لرجوعه إلى نفس الحكم المعبر عنه في كلامه بتقييد المادة المنتسبة ليس على ما ينبغي و اما إذا كان الحكم المذكور في القضية مستفاداً من مادة الكلام فان لم يذكر متعلق الحكم في الكلام كما في قولنا يحرم الخمر إلى ان يضطر إليه المكلف فلا ينبغي الشك في ظهور الكلام في رجوع القيد إلى نفس الحكم و اما إذا كان المتعلق مذكوراً فيه كما في قولنا يجب الصيام إلى الليل فلا يكون للكلام ظهور في رجوع القيد إلى الحكم أو إلى متعلقه فلا يكون له دلالة على المفهوم لو لم تقم قرينة في الكلام أو من الخارج عليها

\*\*\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

در مرحله دوم می‌فرمایند ملاک در وجود مفهوم این است که:

اگر قبل أداة غایت نسبت حکمیه بود و متعلق این حکم صریحاً در کلام ذکر نشده بود غایت قید حکم است. مانند صم إلى أن تصیر شیخا. اگر نسبت حکمیه در کلام نبود و قبل غایت متعلق حکم صریحاً در کلام ذکر شد، چون متعلق در کلام ذکر شده، غایت قید متعلق است نه حکم لذا مفهوم ندارد. مانند الصوم مقید الی اللیل.

اگر حکم مستفاد قبل از اداه از ماده وجوب یا حرمت (استفاده شود نه از هیئت امر یا نهی، نسبت حکمیه نیست و دلیل دو حالت دارد: گاهی حکم از ماده استفاده میشود و متعلق حکم محذوف است: یحرم الخمر إلى أن تضطر الیه. متعلق حکم که شرب است محذوف است در این صورت می‌فرمایند قید به حکم باز می‌گردد و جمله مفهوم دارد که اگر مضطر شدی شرب دیگر حرام نیست.

اما اگر حکم از ماده افرادی استفاده شود و متعلق هم در کلام آمده بود: يجب الصيام إلى الليل، امر مشتبه است نمی‌دانیم قید به حکم رجوع می‌کند یا متعلق حکم لذا نمی‌دانیم که این جمله مفهوم دارد یا خیر؟ محقق خوئی برای مقام اثبات در حقیقت این ضابطه را داده‌اند که اگر نسبت حکمیه بود متعلق صریحا در کلام ذکر نشده بود جمله مفهوم دارد و اگر متعلق ذکر شده بود نمی‌دانیم قید، قید حکم است یا متعلق، جمله مفهوم ندارد. و اگر حکم از ماده استفاده شده بود باز تفصیل داده‌اند که اگر متعلق ذکر نشده بود جمله مفهوم دارد چون قید حکم است و اگر متعلق ذکر شده بود امر مشتبه است نمی‌دانیم غایت قید متعلق است یا حکم جمله مفهوم ندارد.

عرض می‌کنیم: محقق خوئی هم مانند محقق نائینی و محقق خراسانی از نکته محوری بحث غفلت نموده‌اند که غایت قید سنخ الحکم است یا خیر و به چه دلیل تا مفهوم ثابت شود.

## کلام مرحوم حائری و حضرت امام

مکتب قم بدآ به مرحوم حائری و سپس مرحوم امام توجه به این نکته محوری داشته‌اند که غایت اگر غایت برای شخص الحکم باشد مفهوم ندارد و اگر غایت برای سنخ الحکم باشد مفهوم دارد. مرحوم امام در تهذیب الأصول ج 1، ص 454 برای تثبیت نظریه مکتب قم، مطالب مبسوطی دارند حاوی پنج نکته:

نکته اول: ابتدا مطلبی را از استادشان مرحوم حائری نقل می‌کنند و می‌فرمایند استاد ما مرحوم حائری در درر سابقا قائل بودند که در غایت همه جا مقصود از حکم سنخ الحکم است لذا غایت مفهوم دارد. وقتی مولا یک جمله انشائی را بکار می‌برد یعنی انشاء می‌کند حقیقة الطلب را نه طلب شخصی و جزئی را، حقیقة الطلب اطلاق دارد که اگر انشاء کرد طلبی را و غایتی هم برای آن ذکر کرد معنایش این است که این غایت، قید حقیقة الطلب است و حقیقت این طلب با همه افرادش مقید به این غایت است. گویا مولا می‌فرماید تمام صوم‌های واجب مغیی به شیخوخت است اگر پیر شدی هیچ فرد صوم را بر تو واجب نمی‌کنم. لذا صم حتی تصیر شیخا یا الصوم واجب الی ان تصیر شیخا مفهوم دارد.

نکته دوم: مرحوم امام می‌فرمایند سپس مرحوم حائری از این نظریه‌شان عدول کردند و فرمودند ما دلیل نداریم که در جملات غائیة مقصود سنخ الحکم باشد بلکه دلیل داریم که مقصود شخص الحکم است لذا جمله غائیة مفهوم ندارد. دلیلشان وجدان است. می‌فرمایند وجدان حکم می‌کند در جملات غائیة مقصود شخص حکم است نه طبیعة الحکم. برای وجدان مثال می‌زنند که اگر کسی بگوید به عبدش إجلس من الصبح إلى الزوال، اگر سنخ الحکم باشد یعنی ظهر به بعد به هیچ وجه جلوس در مدرسه را برای تو الزام نمی‌کنم. اما اگر همین مولا بلافاصله بگوید لکن إذا جاء زيد فاجلس إلى الغروب. این جمله دوم باید در تعارض با جمله اول باشد اگر مفهوم داشته باشد. مرحوم حائری می‌فرمایند در حالتی که عرف بین این دو جمله هیچ تنافی نمی‌بیند و می‌گوید جمله اول درست است به یک ملاک تا ظهر در مدرسه باشید کافی است اما ممکن است به یک ملاک دیگر وجوب دیگر برایت جعل کنم یعنی مفهوم ندارد و شخص الحکم است. لذا وجدان حکم میکند که در غایات غایت قید شخص الحکم است لذا جملات غائیة مفهوم ندارد.

نکته سوم: مرحوم امام در مقام قضاوت می‌فرمایند ما کبرای کلی که در کلام مرحوم حائری آمده را قبول داریم که اگر اقامه دلیل شد که حکم در جملات غائیة سنخ و طبیعة الحکم است لا محاله عرف می‌گوید با ارتفاع غایت جنس حکم منتفی است و جمله مفهوم دارد. مثال از ما است که اگر مولا بگوید من به تمام جهات می‌گویم فقط تا ظهر در مدرسه باش به همه ملاکها اما بعد بگوید اگر زید آمد بعد از ظهر هم بمان. می‌فرمایند اگر از دلیل استفاده کردید سنخ الحکم است جمله مفهوم دارد و جمله بعدی مناقض است اما اگر در جملات غائیة مقصود سنخ الحکم نباشد شخص الحکم باشد بدون شبهه جملات غائیة مفهوم ندارد و دال بر إنتفاء شخص الحکم عند إنتفاء الغایة است.

نکته چهارم: می‌فرمایند اگر در جملات غائیة فهمیدید غایت به حکم برمیگردد لامحاله ظهور عرفی دارد در اینکه سنخ الحکم مراد است و جمله مفهوم دارد لکن اگر غایت قید حکم نبود بلکه قید موضوع یا متعلق بود مقصود سنخ الحکم نیست بلکه شخص الحکم است. لذا جمله غائیة مفهوم ندارد.

نکته پنجم: در مقام اثبات میزان تام نداریم و نمیتوانیم قاعده‌ای بیان کنیم که غایت قید موضوع است یا متعلق یا حکم. مقامات، ترکیبات، مناسبات و قرائن متفاوت است.



تا اینجا نظر پنج نفر از اعلام از مکتب نجف و قم بررسی شد، ما ابتدا تحلیل خودمان را از مفهوم غایت ارائه می‌دهیم و در حقیقت مدعای مکتب قم و کبرای کلی را قبول داریم که اگر غایت قید سنخ الحکم بود مفهوم دارد و اگر غایت شخص الحکم بود مفهوم ندارد بعد در مقام اثبات چرا غایت اگر به حکم برگردد قید سنخ الحکم است که مرحوم امام ادعا کردند اما تحلیلی برای آن ارائه ندادند، بررسی می‌کنیم اگر غایت قید حکم است به چه دلیل قید سنخ الحکم است و به چه بیان؟ سپس اشاره ای به مقام اثبات خواهیم داشت و در پایان اشاره می‌کنیم به نظریه احد الأعلام حفظه الله استادمان در مسجد اعظم که در تقریرات به ایشان نسبت داده شده اگر غایت قید متعلق هم باشد باز هم مفهوم دارد.

[1]. جلسه هشتم، مسلسل 470، دوشنبه، 95.06.29.

\*\*\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

### به نظر ما در مقام ثبوت:

اگر غایت قید موضوع یا متعلق باشد مفهوم ندارد بلکه جمله دلالت می‌کند بر توقف شخص حکم بر این موضوع مقید یا متعلق محدود. مثال: مولا فرموده يجب الصوم إلى الليل، و قرینه دارید که إلى الليل غایت برای صوم است نه وجوب، در این صورت یک متعلق دارید به علاوه غایت و یک حکم دارید گویا جمله چنین است که الصوم إلى الليل واجب، این جمله قطعاً مفهوم ندارد چون روشن است که منطوق دلالت نمی‌کند بر شمول جميع افراد وجوب تا اینکه مفهوم إنتفاء سنخ الحکم باشد، جمله دلالت می‌کند روزه تا شب واجب است آیا این منطوق دلالت می‌کند همه افراد وجوب مربوط به صوم إلى الليل است تا بعد مفهوم بگیرید اگر صوم إلى الليل نبود هیچ فردی از افراد واجب نیست، منطوق دال بر اطلاق حکم نیست تا مفهوم داشته باشد، منطوق می‌گوید شخص این حکم مربوط به صوم إلى الليل است اما همه واجبات خلاصه نمی‌شود در صوم إلى الليل. لذا اگر غایت قید متعلق یا موضوع باشد اطلاق حکم در منطوق استفاده نمی‌شود پس نفی حکم هم مطلقاً به عنوان مفهوم وجود ندارد.

اما اگر غایت قید حکم باشد، این وجوب می‌خواهد از مفهوم ترکیبی و نسبت حکمیه استفاده شود یا وجوب از مفهوم افرادی یا کلمه استفاده شود، به نظر ما در این صورت حکم اطلاق دارد و مفهوم ثابت است. مثال: صم حتى تصیر شیخا، یا يجب الصوم حتى تصیر شیخا. در این صورت همان ملاک که در مفهوم شرط وجود داشت در باب غایت هم وجود دارد یعنی یک جمله مستقل و یک نسبت تامه و یک موضوع و محمول شکل می‌گیرد که این نسبت تامه و این موضوع و محمول یک اطلاق در حکم درست می‌کند، جمله صم حتى تصیر شیخا یک غایت و مغیی دارد و جمله چنین می‌شود که وجوب الصوم مغیی باللیل یا بالشیخوخة. اینجا أصالة الإطلاق در موضوع درست می‌شود که وجوب الصوم باشد، ظاهر این است که می‌گوید جنس وجوب صوم مغیی به لیل است پس اگر صومی بود مغیی به لیل نبود عرف می‌گوید این جمله کاذب است و این معنای اطلاق حکم است. مثال دیگر: مولا گفت اکرم الفقیر الی أن یکون فاسقا و قید هم قید وجوب است، لامحاله یک حکم داریم که مغیی به غایت است، می‌شود وجوب اکرام الفقیر مغیی بالفسق، اینجا عرف می‌گوید اگر فردی از اکرام مغیی به فسق نباشد این جمله مولا دروغ است. در جمله شرطیه اینگونه تحلیل کردیم که إن جائك زيد فأكرمه می‌گفتیم مجيء زيد علت شده برای وجوب اکرام، معنایش این است که مولا گفته است وجوب إكرام زيد متوقف علی مجيئه، این جمله را که به عرف بدهیم می‌گوید اگر وجوب اکرام متوقف بر حفظ قرآن باشد این جمله کاذب است، اما اگر قید موضوع بود نتیجه این میشد که زيد الجائی يجب اکرامه، اگر قید موضوع بود اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کرد. زيد جائی اکرامش واجب است.

این تحلیل به تمام معنی الکلمة در باب غایت هم قابل تطبیق است و غایت اگر قید موضوع یا متعلق باشد شما جمله را تبدیل کنید به یک موضوع و محمول، حکم در طرف محمول قرار می‌گیرد و غایت در طرف موضوع قرار می‌گیرد و أصالة الإطلاق در حکم جاری نمی‌شود الصوم إلى الليل واجب، یک وجوب برای صوم إلى الليل ثابت است. وجوب دیگری برای صلاة یا امساک لیل ثابت نیست این جمله دلالت ندارد و می‌گوید اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند این معنایش این است که حکم اطلاق ندارد. لکن اگر غایت قید حکم باشد معادله عکس است یعنی حکم در طرف موضوع قرار می‌گیرد در جمله این حکم معلل و مغیی میشود، ظهور جمله تامه اگر حکم مغیی شد به غایتی و متوقف شد بر شرطی یعنی شرط و غایت دیگر نیست و این معنای اطلاق حکم است.

لذا به نظر ما در مقام ثبوت اگر ثابت شد غایه قید حکم است یک نسبت تامه ایجاد میشود و حکم مطلقاً این غایت را دارد و غایت دیگر نیست مفهوم درست میشود و تفاوتی ندارد چه حکم در پوشش هیئت و نسبت حکمیه ابراز شود و چه در پوشش معنای اسمی ابراز شود. بنابراین ادعای محقق نائینی که تفصیل دادند و فرمودند اگر غایت قید حکم باشد به مفهوم ترکیبی و نسبت حکمیه، مفهوم دارد و اگر غایت قید حکم باشد به معنای اسمی مفهوم ندارد سؤال این است که چه تفاوتی است بین ابراز حکم به هیئت ترکیبی با هیئت افرادی، در هر دو مورد توقف الحکم است علی الغایه است و حکم در طرف موضوع و غایت در طرف محمول قرار میگیرد و اطلاق در جانب موضوع که حکم است ثابت است وجدانا لذا مفهوم ثابت میشود هر چند غایت قید حکم باشد به معنای اسمی کلمه.

مقام اثبات را که غایت قید حکم است یا موضوع یا متعلق تحلیل خواهیم کرد.

## کلام محقق وحید خراسانی

فعلاً بعد از تبیین مقام ثبوت، تحلیل میکنیم نظریه بعض اساتیدمان را حفظه الله علی نقله تلمیذشان صاحب تحقیق الأصول در ج 4، ص 231 در بحث مفهوم غایت. ایشان ابتدا روایت موثقه سماعة را در باب صوم مطرح میکنند امام در این موثقه استدلال کرده‌اند به مفهوم غایت. از این موثقه و استدلال امام ایشان یک نتیجه می‌گیرند که اگر مقرر صحیح نگاشته باشد خیلی عجیب است. می‌فرمایند روی الکلینی فی الصحیح عن سماعة قال: «سألته عن رجلین قاما فنظرا إلى الفجر، فقال أحدهما: هو ذا (فجر صادق طالع شد)، و قال الآخر: ما أرى شيئاً. قال عليه السلام: فليأكل الذي لم يستبئ له الفجر، و قد حرم على الذي زعم أنه رأى الفجر. إنَّ الله عزَّ و جلَّ يقول: «كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»

مستدل می‌گوید [2] امام علیه السلام برای دو حکم جواز و حرمت اکل به آیه کریمه استدلال کرده‌اند، برای جواز اکل منطوق آیه می‌گوید هنوز فجر نشده کلو و اشربوا، پس بر آن فرد خوردن جایز است و برای حرمت اکل برای فرد دیگر استشهاد به مفهوم غایت در آیه است که حرام است خوردن چون تبیین لک الخیط الأبيض من الخیط الأسود. ایشان می‌فرمایند:

اولاً: در این آیه کریمه حکم بیان شده است به مفهوم ترکیبی و مدلول هیئت کلو و اشربوا، پس آیه مفهوم دارد. بعد می‌فرمایند از این استدلال امام به مفهوم غایت دو نتیجه می‌گیریم، 1- کسانی که مانند صاحب کفایه می‌فرمایند اگر غایت قید متعلق است مفهوم ندارد خلاف این نص سخن گفته اند اینجا غایت قید متعلق است و مفهوم هم دارد. 2- اگر حکم ثابت در منطوق نسبت حکمیه بود نه مدلول افرادی، مفهوم دارد لذا ایشان استفاده میکنند غایت اگر غایت حکم باشد چه حکم مدلول هیئت باشد و چه به معنای اسمی باشد و اگر غایت قید متعلق باشد حتماً مفهوم دارد به حکم این آیه کریمه و استشهاد امام به این آیه.

## عرض می‌کنیم:

از این آیه یک مورد برای مفهوم غایت استفاده میشود و آن همان موردی است که همه بر آن اتفاق نظر دارند، یعنی آنجا که حکم با مفهوم ترکیبی استفاده شود و غایت هم قید نسبت حکمیه باشد، جواز اکل و شرب که از کلو و اشربوا استفاده میشود غایتش طلوع فجر است، طلوع فجر غایت است برای نسبت طلبیه جوازیه، این هم که مخالف ندارد. چگونه شما از این روایت و استشهاد امام استفاده کردید اگر غایت قید متعلق است نه حکم باز هم غایت مفهوم دارد. اینجا غایت قید حکم است و همه می‌گویند مفهوم دارد. اینکه بگوییم از این استشهاد معلوم میشود غایت اگر قید متعلق هم باشد مفهوم دارد پس کلام صاحب کفایه خلاف این نص است، چنین دلالتی وجود ندارد.

ثانیا: گویا می‌فرمایید اگر حکم مفهوم اسمی هم داشت با این استدلال ما روشن میشود غایت برای حکم به مفهوم اسمی نه هیئت ترکیبی مفهوم دارد، ما از کجا این را بفهمیم این استدلال لسانش یک چیز است که غایت در این مورد قید حکم است و حکم با هیئت ترکیبی است و امام مفهوم استفاده کرده اند از کجا میتوان فهمید که اگر به مفهوم اسمی هم باشد غایت مفهوم دارد.

پس تفصیلی که نسبت داده شده به استاد ما قابل اثبات نیست.

[1]. جلسه نهم، مسلسل 471، شنبه، 95.07.03.

[2]. فقد استدلل الإمام عليه السلام بالآية و استظهر منها المفهوم، و الحكم فيها ليس بمدلول اسمي، إذ ليس في الآية كلمة «يجب» أو «يحرم» و نحوهما، بل الحكم مدلول للهيئة و هو «كُلُوا وَاشْرَبُوا». فالقول بأن الغاية إن كانت قيداً للمتعلى فلا مفهوم - كما ذهب إليه في (الكفاية) - ينافي النص، و القول بعدم المفهوم إن كان الحكم مفاد الهيئة ساقط.



فتلخص: إن الحق مع الميرزا في ما ادّعاه وإن لم يتم دليله.

إذن، للغاية مفهومٌ سواء كانت غايةً للحكم أو للمادة التي وقع عليها الحكم، و سواء كان الحكم مدلولاً للبيئة أو مستفاداً من المادّة التي هي مدلول اسمي كالوجوب و الحرمة.

و هذا مقتضى القاعدة و الارتكاز العرف أيضاً.

\*\*\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

نکته: ذیل بحث از مقام ثبوت محقق نائینی در مباحثی از تزامم و ابواب دیگر به مناسبت مطلبی بیان می‌کنند و مصداقی برای آن مطلب کلی‌شان مطرح می‌کنند که مناسب است اینجا بررسی شود.

محقق نائینی می‌فرماید اگر تعارض شد بین دو دلیل که أحدهما دلالت می‌کرد بر شمول بالوضع و دلیل دیگر دلالت می‌کرد بر شمول به اطلاق و مقدمات حکمت ما دلّ علی الشمول بالوضع مقدم است بر ما دلّ علی الشمول بالإطلاق. لکن مهم این است که این کبری را در یک مورد اینگونه تطبیق می‌دهند که اگر معارضه شد بین مفهوم غایت و شرط، مفهوم غایت مقدم است بر مفهوم شرط عند التعارض زیرا مفهوم غایت بالوضع است و جمله شرطیه دلالتش بر مفهوم به اطلاق و مقدمات حکمت است.

عرض می‌کنیم: به نظر ما این بیان مرحوم نائینی و این مورد تطبیق برای کبری کلی صحیح نیست، در مقام تعارض مفهوم غایت هیچ ترجیحی بر مفهوم شرط ندارد. وجه توهّم در کلام ایشان عدم توجه به یک نکته است که قبلاً در تحلیل مفهوم غایت و اینکه مدرسه نجف بدأً به محقق خراسانی و محقق نائینی در مقابل مدرسه قم قرار دارند. مدرسه نجف در مفهوم غایت به این نکته توجه نکرده‌اند که غایت وقتی مفهوم دارد که قید حکم باشد و مراد از حکم در منطوق سنخ الحكم باشد، لذا گمان کرده‌اند غایت وضع شده برای اینکه قید الحكم باشد، پس دلالت غایت بر مفهوم بالوضع است و دلالت شرط بر مفهوم بالإطلاق است در حالی که ما در تحلیل أنظار مکتب نجف و قم اشاره کردیم رکن رکین دلالت غایت بر مفهوم مانند باب شرط این است که دو محور اثبات شود:

1- غایت قید حکم باشد مانند اینکه شرط، شرط الحكم باشد.

2- مقصود از حکم در جمله غائیة سنخ و طبیعی حکم باشد.

با تمسک به أصالة الإطلاق اثبات کردیم در جملات غائیة مقصود از حکم سنخ الحكم است. توضیح دادیم اگر غایت قید حکم باشد یک نسبت تامه درست می‌شود موضوع حکم است و محمولش مغیی به غایت و می‌شود وجوب الصیام مغیی به دخول اللیل، گفتیم أصالة الإطلاق می‌گوید اگر وجوب الصیام مغیی با غایت دیگر بود مولا ذکر میکرد و ذکر نکرده، وجوب صیام مغیی به همین غایت است لذا اطلاق وجوب صیام را استفاده می‌کردیم. فعلیه چنانکه مفهوم شرط مبتنی بر جریان أصالة الإطلاق و جریا مقدمات حکمت در حکم است مفهوم غایت هم مبتنی است بر جریان أصالة الإطلاق در حکم و مقصود از حکم سنخ الحكم باشد. پس مدعای محقق نائینی که در دهها مورد اثر فقهی دارد در تعارض بین مفهوم غایت و مفهوم شرط، مفهوم غایت مقدم است چون دلالتش بر انتفاء حکم بالوضع است، صحیح نیست. [2]

## نظر مختار در مقام اثبات

در جملات غائیة و جملاتی که با حتی و إلی جاره بیان می‌شود ظهور قوی استعمالی این است که غایت قید حکم است مگر آنجا که قرینه‌ای قائم شود که غایت قید متعلق یا موضوع است. شاهد بر این معنا تتبع استعمالات جملات غائیة است که در این استعمالات انبوه به وضوح غایت قید برای حکم و نسبت حکمیه قرارداد شده است. و شاید آنچه را که أدبا در حروف جر بیان می‌کنند که حروف جاره متعلق می‌خواهد و متعلقش فعل موجود یا مقدر قبل از حروف جاره است این قاعده در مورد حتی و إلی که أداة غایت است وقتی تحلیل شود منتج همین نتیجه است که فعل قبل از حتی و إلی یا مشتقات قبل از دو حرف جر که نسبت حکمیه و حکم از آنها استفاده می‌شود حتی و إلی جزء متعلقات آنها است یعنی قید همان فعل و مشتق و نسبت حکمیه است. [3] به همین نکته اشاره دارد محقق اصفهانی اما نه در نهاية الدراية بلکه در حاشیه مکاسب ج 2، ص 424 که و لاتقربوا مال الیتیم إلی بالتی هی أحسن حتی یبلغ أشده حرامٌ التقرب الی ماله که میشود قید موضوع. آن هست:

احتمال اول: غایت قید برای موضوع باشد. الیتیم حتی یبلغ أشده حرامٌ التقرب الی ماله که میشود قید موضوع.

احتمال دوم: حتی یبلغ اُشده قید حکم باشد. یحرم القرب إلى مال الیتیم حتی یبلغ اُشده. قید برای حرمت قرب باشد.

می‌فرمایند هر چند دو احتمال در مسأله هست اما ظاهر این است که غایت قید حکم است نه اینکه قید موضوع باشد تعلیلی هم دارند که فإن متعلقات القضية راجعة إلى النسبة الحكمیه لا جزء الموضوع أو المحمول بذاتهما. می‌فرمایند این متعلقی که به نحو شرط یا قید در کلام ذکر می‌شود ظهور جمله این است که این تعلق از آن نسبت حکمیه است نه تعلق موضوع باشد که اگر تعلق موضوع بود و جزء الموضوع در ادب عربی به لسان دیگر باید بیان می‌شد.

به نظر ما در مقام اثبات ظاهر این است که غایت قید برای حکم است مگر آنجا که قرینه داشته باشیم که غایت قید موضوع یا متعلق است.

[4]

## نقد کلام محقق خوئی نسبت به مقام اثبات

عرض می‌کنیم تصویر و تشقیقات ایشان در مسأله دچار اشکال جدی است که به دو اشکال اشاره می‌کنیم:

### اشکال اول:

محقق خوئی فرمودند اگر حکم مستفاد از هیئت بود غایت امرش دائر است بر گردد به حکم یا به موضوع یا به متعلق مانند اتموا الصیام الی اللیل فرمودند رجوع غایت به موضوع قابل تصویر نیست. یا غایت قید حکم است و نسبت حکمیه یا غایت قید متعلق است اتموا الصیام الی اللیل یا الی اللیل قید صیام است یا وجوب اتمام بعد فرمودند متفاهم عرفی این است که قید بر رجوع به متعلق حکم نه به نسبت حکمیه لذا جمله مفهوم ندارد. این ادعایشان در حاشیه اجود و در محاضرات است.

طبق بیان ما مسأله به عکس است. ظهور غایت آنجا که حکم مستفاد از هیئت است یا حتی از معنای اسمی است ظهور غایت در این است که قید حکم است و نسبت حکمیه و مفهوم هم دارد. شاهدش این است که خود محقق خوئی که در اصول این مبنا را بنیانگذاری میکنند ایشان در کتاب الصوم در موسوعه ج 21، ص 437 بحث مبسوطی را مطرح میکنند در اتموا الصیام الی اللیل می‌فرمایند: و بالجمله مقتضی مفهوم الغایة أنه ما لم یدخل اللیل لایجوز الإفطار. شما که می‌گویید غایت مفهوم ندارد چرا به آن تمسک می‌کنید.

### اشکال دوم:

فرمودند اگر حکم به مفهوم اسمی اشاره شد و متعلق هم ذکر شد غایت مجمل است نمی‌دانیم به حکم برمی‌گردد یا به متعلق این هم ادعا است که اگر مولا گفت یجب الصیام الی اللیل اینجا ظهور جمله در این است که این غایت الی اللیل غایت برای وجوبی است که از یجب استفاده می‌شود نه غایت برای صیام. و هذا ما یصرّح به فی کلمات الأدباء که آن تصریح برگرفته شده از همین ظهور است که ادعا کردیم.

نتیجه:

1- غایت ممکن است در مقام ثبوت قید حکم چه به معنای اسمی و چه به معنای هیئت و معنای حرفی و ممکن است قید موضوع یا متعلق باشد.

2- اگر غایت قید موضوع یا متعلق بود لامفهوم له. اگر غایت قید حکم بود لامحاله حکم در طرف موضوع قرار می‌گیرد و اصالة الإطلاق در حکم جاری می‌شود غایت مفهوم پیدا میکند.

3- در مقام اثبات ظاهر این است که غایات قید حکم اند لذا اصل این است که غایت مفهوم دارد مانند مفهوم شرط و غایت قید موضوع یا متعلق بودن خلاف ظاهر است و نیاز به قرینه دارد.

4- در استفاده مفهوم از غایت نیاز به جریان أصالة الإطلاق در حکم داریم لذا دلالت غایت بر مفهوم بالوضع نیست بلکه به اطلاق است مانند دلالت شرط بر مفهوم لذا عند التعارض مفهوم غایت ترجیحی بر مفهوم شرط ندارد.

این بحث تطبیقات فقهی دارد که ممکن است اشاره کنیم.

[1]. جلسه دهم، مسلسل 472، یکشنبه، 95.07.04.

\*\*\*\*\*

### مورد اول:

مسافری که در سفر بوده وقت داخل شده و وظیفه‌اش نماز قصر بوده است، نماز نخوانده و به منزل برگشته، آیا بعد از رجوع وظیفه‌اش خواندن نماز قصر است یا تمام. برای وجوب خواندن نماز تمام تمسک شده به مفهوم غایت در روایات صحیح‌ای که مفادش این است که المسافر یقصر حتی یدخل بیده أو أهله أو منزله. گفته شده هر چند در لحظه دخول وقت وجوب صلاة قصر را به این فرد تعلق گرفته است لکن وجوب قصر مغیی است به دخول بیتش، مفهومش این است که فإذا دخل بیده لایقصر الصلاة.

### مورد دوم:

در تعلق زکات به مال زکوی گفته‌اند شرط است که این مال زکوی در قبض انسان باشد، بر اشتراط قبض استدلال شده است به مفهوم غایت در صحیح عمر بن یزید باب پنجم ابواب من تجب علیه الزکاة: فإذا کان لایقدر علی أخذہ فلیس علیه زکاة حتی یقبضه. اینجا غایت برای حکم ذکر شده است فإذا قبضه فعليه الزکاة.

### مورد سوم:

در زکات انعام شرط شده وجوب زکات با مضي حول است من وقت ینتج، دلیل بر این نظریه مفهوم غایت در صحیح زراره است که لیس فی صغار الإبل شیء حتی یحول علیها الحول من یوم تنتج. فإذا حال علیه الحول فعليه الزکاة.

### مورد چهارم:

در بحث تکلم در نماز به کلام آدمی که سجده سهو لازم است استدلال شده به مفهوم غایت در موثقه عمار لیس علیه سجدة السهو حتی یتکلم بشیء مفهومش این است که فإذا تکلم بشیء فعليه سجدة السهو. مرحوم نراقی در مستند ج 7، ص 231 میفرماید دل بمفهوم الغایة الذی هو أقوى المفاهیم علی وجوب سجدة السهو بعد التکلم.

